

درباره «اصغر بیچاره»
(۱۳۰۶ - ۲۲ خرداد ۱۳۹۵)

اصغر آقایی دوست دارم

افشین شامروزی
عکاس



خواهرزاده‌ای دارم که اسمش «پدیده» است. وقتی کوچک بود هر وقت می دیدمش به شوخی به اومی گفتم اصغر آقا چطور می‌گفت؟ هر وقت این را می‌گفتم با تعجب و خنده نگاه می‌کرد و می‌گفت خوبم. یکبار گفت من که اسمم اصغر آقاییست. گفتم اصغر آقایی یعنی دوست دارم! یک روز به یکی دیگر از بچه‌های فامیل هم گفتم اصغر آقا! جواب او را پدیده داد و گفت اصغر آقا یعنی دوست دارم! آن موقع نمی‌دانستم در جان من چه رازی در کلمه اصغر آقایی نهفته است که سال‌های سال احساس دوست داشتن بچه‌های فامیل را با این کلمه به شوخی و خنده بهشان می‌گفتم. سال ۱۳۶۹ نمایشگاهی در گالری سیحون داشتم. تا آن موقع «اصغر بیچاره» را ندیده بودم ولی در موردش زیاد شنیده و عکسش را زیاد دیده بودم. چهره‌اش را از روی عکس هایش می‌شناختم. شب افتتاح در میان شلوغی و ازدحام حاضرین چشمم به او افتاد که با آن کلاه و عصای همیشگی‌اش از در وارد شد. برای خوشامدگویی به استقبالش رفتم. با گرمی دستم را فشرد و یک بسته کاغذ عکاسی که آن موقع کمیاب و گرانبه بود به عنوان هدیه به من داد و گفت دوست دارم رفیق!

بعدها به هم نزدیک‌تر شدیم و الفتی میان ما ایجاد شد. در بیشتر رویدادهای عکاسی او را می‌دیدم. می‌گفت: من عاشق مردم، هوای آزاد و



کلاغ که هر روز صبح بیدار می‌کند... عاشق کبوترها و بچه‌ها هستم و هر روز برای کبوترهایی که روی بالکن خانه‌ام می‌نشینند دانه می‌ریزم. و همیشه با شور و شوق این حرف را تکرار می‌کرد. مردی که معنای مجسم دوست داشتن بود. عاشق عکاسی بود، عاشق سینما، عاشق کار زندگی و همین عشق او را تا هشتاد و شش سالگی جوان و پرانرژی زنده نگاه داشت. وقتی او را می‌دیدم احساس نشاط می‌کردم. احساس زیبایی و شادابی، شور و انرژی و تازگی. گل و آسمان و درخت و پرند و مرا به یاد اومی انداخت. مگر دوست داشتن جز این است؟ شاید به این دلیل بود که در جان من «اصغر آقا» با دوست داشتن مترادف شده بود.

به یاد «توران میرهادی»
(۱۳۰۶ - ۱۸ آبان ۱۳۹۵)

مادر مهربان فرهنگ کودک ایران

میرعلیرضا میرعلی‌نقی
پژوهشگر موسیقی



هفت سالی می‌شود که بسامد مرگ و میر به اندازه‌امسال نبوده است. پاییز خشک و تشنه ما با کوچ مادر مهربان ادبیات کودک و نوجوان بانورتوران میرهادی، رنگی غمبار تر گرفت. بیست و چهار سال پیش سعادت داشتم که

در «فرهنگنامه» زیر دست و در خدمت ایشان باشم و به بهانه مدخل نویسی از مصاحبت یاران فرهیخته ایشان فیض ببرم. به نظر من در آن زمان فضای کارهای فرهنگی و بویژه دایرةالمعارف بسیار جدی‌تر از امروز بود و همه چیز کمابیش سر جای خودش قرار داشت و به این حد از ورطه مخرب پوپولیسم و «زرد نامه» هاسقوط نکرده بود.



در کنار بانوان فاضل؛ خانم نوش آفرین انصاری و خانم ثریا قزل‌ایاغ و دوستان دانشجویی چون مهندس محمدرضا حایری زاده (معمار و موسیقیدان) با اصول درست فرهنگ نویسی آشنا شدم و مراجع معتبر برای مدخل‌های منتخب را شناختم و پیش از دانش آفرینی اهمیت فرهیختگی و شخصیت و اخلاق مداری را تا حد وسیع و بضاعتم دریافتیم. بسیاری از دوستان بزرگم در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و حتی ۵۰ دانش‌آموختگان مدرسه «فرهاد» بوده‌اند و چه بسا بسیاری از آنان که ما شاید نشناسیم، در چهار گوشه جهان، در سمت‌های گوناگون علمی، فرهنگی و سیاسی و... جزو نخبگان باشند. این تازه بخش اول زندگی پر بار خانم توران میرهادی است و درباره بخش دوم زندگی فرهنگی ایشان که در سال‌های بعد از انقلاب گذشت، متنی هفتاد من کاغذ می‌شود. زندگی‌اش عین ایثار و مهربانی بود و وفاداری برای فرهنگ کودک ایرانی از شخصیت‌هایی بود که به قولی ثمره تجدد خواهی اصیل و سنجیده نسل‌های قبل از خود محسوب می‌شوند. مادی‌گرایی، ساده پسند پوپولیسم مخرب امروزی، بعید است دیگر چنین شخصیت‌هایی را پرورش بدهد. سهل است و به نظر بعید است که حتی حافظان درستی برای میراث عظیم و زحمت کشیده آنها در آینده داشته باشیم. روانش آرام و آثارش ماندگار.

درباره «غلامحسین شکوهی»
(۱۳۰۵ - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۵)

معلمی واقعی

هاشم صباغیان
وزیر کشور دولت موقت



روانشاد دکتر «غلامحسین شکوهی» از معلمان و فرهنگیان ارزنده ایران بود که در کار خود، تسلط و تبحر بسیار داشت. با این مرد شریف از سال‌های پیش از انقلاب و به سبب مرحوم آقای رجایی آشنایی داشتم و در برخی از جلسات عمومی انجمن اسلامی مهندسين شرکت می‌کرد. او شخصیت فرهنگی بارز و مهم‌ترین دغدغه‌اش اعتلای نسل آینده بود. می‌گفت فرزندان که به آنها تدریس می‌کنیم و دست کم طی یک سال ارتباط مداوم و مستمر داریم، سرمایه‌های آینده مملکت هستند و هر اندازه که در تربیت آنان بکوشیم، در ساخت شخصیت آینده‌شان مؤثر خواهد بود که در نهایت، به سود جامعه ایرانی خواهد بود.

اما در دولت موقت، نحوه تعیین وزیران اینگونه بود که مهندس بازرگان، پس از مشورت با اهل فن، وزیران پیشنهادی به شورای انقلاب معرفی شده و در آنجا حکم تأیید آنها صادر می‌شد. برای وزارت آموزش و پرورش، دکتر شکوهی

در نظر گرفته شد اما او به مهندس بازرگان گوشزد کرد که ممکن است تاب تحمل در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها را نداشته باشد اما رئیس دولت موقت، قول حمایت تام و تمام را داد. در شورای انقلاب، اما دکتر بهشتی، او را از پیش می‌شناخت و بنابراین، شورای انقلاب - که چون آن



زمان هنوز مجلس، برای رأی اعتماد تشکیل نشده بود - او را تأیید کردند اما دولت مستعجل بود و به همان دلایل مذکور، در مرداد ۱۳۵۸ استعفا داد و در ترمیم، محمدعلی رجایی جایگزین شد. فشارها مانع از ادامه کار او شد ولی تا پایان عمر دولت موقت، در کابینه حضور داشت و به عنوان مشاور فرهنگی مهندس بازرگان همکاری می‌کرد بویژه دکتر پیدالله سبحانی که وزیر مشاور بود، از تجربیاتش استفاده می‌کرد.

دکتر شکوهی اصولاً از جنجال به دور بود، چه آن سال‌ها و چه در سال‌های اخیر، به سبب همان گوشه‌گیری و روحیه در کنار بودن، متأسفانه چندان خبری از آن بزرگمرد گرفته نمی‌شد. او که معتقد بود باید با کار کردن و با فعالیت مثبت به پیشرفت جامعه و نسل آینده کمک کرد اما بسیار خوش خلق و صبور بود و بخصوص آنکه در برابر مخالفان خود، هیچگاه تند نمی‌کرد. او به واقع، یک «معلم» بود.

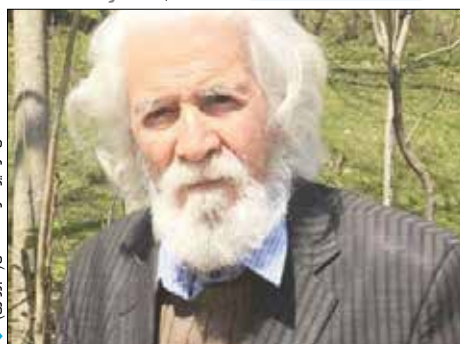
درباره «حمید سبزواری»
(۱۳۰۴ - ۲۲ خرداد ۱۳۹۵)

ترجمان سال‌های انقلاب و جنگ

عبدالجبار کاکایی
شاعر



از زمره نخستین شاعران انقلاب اسلامی که زبان بیان احساسات و افکار انقلابیون شد، حسین آقا ممتحنی مشهور به «حمید سبزواری» بود. زبان ادیبانه خراسانی، شور مؤمنانه مذهبی و وفاداری خالصانه به آرمان‌های انقلاب از حمید، شاعری پر شور و متعصب ساخته بود



که با خطابه و شعر در تریبون‌های انقلابی نظرات و عقایدش را بیان می‌کرد. مرثیه‌گوی سال‌های ترور و حماسه‌سرای سال‌های جنگ، جان جوانی یافته بود از سودایی که از جوانی در سر داشت.

سرودهای حمید، ترجمان ادبیات سیاسی رهبران جنبش اسلامی بود تنازع برای کنار زدن جریان‌های رقیب و اظهار شعف از پیروزی‌های جنگ هشت‌ساله موضوع عمده این سرودها بود.

حمید در دهه پایانی زندگانی‌اش کمی گوشه‌گیر و آرام شده بود اگر چه ناخوش‌احوالی او دلیل کناره‌گرفتنش از محافل انقلابی بود اما دل و دماغ رویکرد جدید تازه رسیده‌های سفره‌جو و سیری‌ناپذیر روزگارش را نداشت. حزن سال‌های سکوت حمید، هم‌وزن شور سال‌های شادابی‌اش شده بود برای کسانی که از نزدیک می‌شناختندش.

در هر حال جوهر همراهی با مردم و تعصب پاسداری از آرمان‌ها حمید را در میان مردم نگه داشت اگر چه ساکت و خاموش...